

ممکن ذاتی مستلزم ممتنع ذاتی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل (۱۱)

فی أنّ الممكن علیّ أىّ وجهٍ یكونُ مستلزماً
للممتنع بالذاتِ

إنّ كثيراً من المشتغلين بالبحث من غير تعمق في الفكر و النظر يُحيلون الملازمة
بين الممكن و الممتنع و يحكمون أنّ كلّ ما يستلزم وقوعه في نفس الأمر ممتنعاً ذاتياً
فهو مستحيل بالذات.

امكان ذاتی و بالغیر و بالقیاس الی الغیر

این بحث به دنباله بحث قبلی که مرحوم آخوند
راجع به خصوصیات امکان مطرح کرده بودند راجع
به این مسئله صحبت می کنند.

قبلاً بحثی راجع به امکان، امکان ذاتی، امکان
بالغیر و امکان بالقیاس الی الغیر مطرح شد. راجع به
امکان ذاتی بحث درباره این است که اگر ماهیتی از
نقطه نظر وجود و عدم، علی السواء باشد یعنی ذات او
من حیث هی هی اقتضای وجود و اقتضای عدم را
نکند، صرف نظر از افاضه علت یا مانعیت علت، به
این ماهیت ممکن بالذات می گویند.

امکان بالقیاس الی الغیر عبارت از این بود که بین
دو ماهیت هیچ گونه علیت و اولویتی وجود ندارد که

أحدهما استجلاب تحقق ماهيت أخرى را بکند مانند وجود زيد به نسبت به وجود حجر يا مانند وجود عمرو به نسبت به وجود خانه، تمام اينها مسئله امکان بالقياس الى الغير است يعنى تحقق هر کدام علت برای ديگری يا منع از ديگری نيست بلکه هر کدام نسبت به ديگری از نظر وجود خارجى ممکن هستند.

مسئله ديگر که مطرح شده بود مسئله امکان بالغير بود يعنى يك ماهيت از ناحیه غير، استجلاب امکان را بکند. غير به او اين امکان را بدهد. خود ماهيت فى حد ذاته، يا ممکن بالذات است يا ممتنع بالذات است يا واجب بالذات است، چون ما خارج از اين سه تا که نداريم. جهت عقد در هر قضيه‌ای که به ذات آن موضوع يا به ذات آن محمول در قضيه برمی‌گردد، يا امکان است يا امتناع است و يا ضرورت است. بنابر اين در امکان بالغير، خود ذات صرف نظر از غير، يا بايد واجب باشد يا ممتنع باشد يا ممکن ذاتی باشد. اگر هر کدام از اين سه تا باشد خُلف لازم می‌آيد که بحث آن قبلاً گذشت و محاليت استحالة امکان بالغير قبلاً صحبتش شد.

امکان بالغیر از دایره بحث کنار می‌رود، فقط واجب و ممتنع و امکان ذاتی می‌ماند و بعد هم امکان بالقیاس الی الغیر که در اینجا امکان‌های دیگری هم وجود دارد؛ امکان استعدادی داریم، امکان وقوعی داریم، کیفیت استعدادیه داریم. اینها چیزهای دیگری است که خارج از عقود بین قضایا است و از عقد الحمل بین قضایا است.

دلیل استحالة استلزام امتناع ذاتی از امکان ذاتی

در امکان ذاتی بحثی را که مرحوم آخوند مطرح می‌کند این است که ممکن است بعضی از ممکن بالذات‌های ما استلزام امتناع ذاتی را داشته باشند، یعنی وقوع خارجی این امکان ذاتی و این ممکن بالذات، لازمه وقوع خارجی‌اش امتناع ذاتی برای یک ماهیت دیگر است. چطور ممکن است این طور باشد؟ ابتدای امر همان طوری که ایشان ذکر می‌کنند ممکن است این مسئله برای بعضی از اذهان مشکل بیاید که چطور ممکن است یک ممکن بالذات موجب امتناع ذاتی برای یک ماهیت دیگر و یک هویت دیگر بشود؟! اما اگر ما دقت بیشتری بکنیم این مسئله روشن می‌شود که اشکالی از این نقطه نظر

ندارد.

عده‌ای آمده‌اند و گفته‌اند که هر چیزی که موجب امتناع ذاتی بشود، به عبارت دیگر هر ملزومی که وجود آن ملزوم، لازمی را در پی داشته باشد که آن لازم ممتنع بالذات باشد، خود آن ملزوم هم از دایره امکان خارج می‌شود و محال می‌شود، به جهت تلازمی که بین ملزوم و بین لازم وجود دارد، آن تلازم ایجاب می‌کند که هر جا ملزوم هست لازم هم باید باشد. البته ما می‌دانیم که لازم اعم از ملزوم است مانند حرارت و نار که نار ملزوم برای حرارت است و حرارت اعم از نار است ولی علی‌ای حال ملزوم بدون لازم دیگر معنی ندارد و نمی‌شود در اینجا باشد. در این طرف قضیه بحث است. اگر ملزومی که ما همان تعبیر ممکن بالذات را از آن می‌کنیم، این ممکن ذاتی ما موجب یک امتناع ذاتی بشود معنای آن این است که از آن جایی که امتناع ذاتی وجودش در خارج مستحیل است بنابراین آن ارتباط و علقه لاینفک بین ملزوم و بین لازم به واسطه استحالة وجود خارجی امتناع ذاتی، آن علقه قطع خواهد شد و وقتی که علقه قطع شود، با فرض اینکه این ملزوم

لازمی را به نام امتناع ذاتی دارد و این علقهٔ تلازم بین آنها قطع خواهد شد پس با توجه به این فرض، بین ملزوم و بین لازم دیگر علقه‌ای نخواهد بود و این خلاف فرض است. در هر جا که ملزومی وجود دارد حتماً باید لازمی هم در کنار او وجود داشته باشد. این دلیلی است که این افراد برای استحالة استلزام امکان ذاتی، امتناع ذاتی را می‌آورند.

نقض اول مرحوم آخوند بر دلیل استحالة استلزام

مرحوم آخوند در جواب اینها می‌فرماید که اگر قرار بر این باشد که این مسئلهٔ شما صحیح باشد که قاعدهٔ تلازم بین ملزوم و بین لازم ایجاب کند که ممکن بالذات نتواند موجب امتناع ذاتی برای یک امر دیگر بشود [پس نباید موجب وجوب ذاتی برای امر دیگر هم بشود.] متنها مسئله‌ای که در اینجا در لابلای این مسائل مخفی است این است که اینها تصور کرده‌اند که اگر یک ممکن بالذاتی موجب امتناع ذاتی برای یک امر دیگر بشود این به این معنی است که آن امتناع ذاتی [دیگر علقه‌ای با امکان ذاتی ندارد] و آن حکم امکان ذاتی بر آن صدق می‌کند. حالا ولو اینکه خود او علت برای معلول‌های دیگری

باشد، برای سلسله عللی باشد ولی بالاخره اتصاف این صادر اول به امکان ذاتی برای او ثابت است.

حالا شما نسبت به واجب بالذات در اینجا چه حکم می‌کنید؟ وجود خارجی صادر اول که ممکن ذاتی است این وجود خارجی استلزام دارد وجوب بالذات را که آن واجب حق متعال باشد. و چه فرقی هست بین اینکه یک ممکن بالذات استلزام بگیرد واجب بالذات را یا استلزام بگیرد امتناع بالذات را؟! چون در هر دوی اینها دو وصف ضرورت، ضرورت عدم و ضرورت وجود مقابل با این ممکن بالذات است. اگر ممکن ذاتی، وجوب بالذات را لازم می‌گیرد پس ما باید مقابله را هم قبول کنیم چون ممکن است امکان ذاتی، امتناع بالذات را هم در خارج محقق کند. چون تنافی مفهومی - تنافی مفهومی نه تنافی اعتباری - بین وجوب و امکان این اجازه را به ما می‌دهد که مقابل وجوب ذاتی، ممتنع ذاتی را هم بتوانیم متولد از امکان ذاتی بدانیم. متولد یعنی نه اینکه ممکن بالذات موجب پیدایش واجب الوجود شده است بلکه یعنی از وجود این کشف می‌کنیم وجود او را.

استاد: بله، یعنی از آن معلول به وجود علت در آنجا می‌رسیم. زیرا نقیض هر وجوب ذاتی، ضرورت عدم برای این ذات را دارد. چون اگر ضرورت عدم را داشته باشد ماهیت از وجوب بالذات منقلب به امکان می‌شود، و نقیض هر امکان ذاتی، ضرورت عدم - که ثبوت باشد - برای آن ماهیت دارد. یعنی [در] واجب الوجود، نقیض وجوب ذاتی که عبارت از امتناع ذاتی است ضرورت عدم برای واجب الوجود را دارد. سلب ضرورت عدم وجود برای واجب الوجود ثابت است. پس امتناع ذاتی که مقابل واجب ذاتی است، آن امتناع ذاتی از واجب الوجود سلب خواهد شد بالضروره. همین‌طور در ناحیه امتناع هم مسئله ضرورت وجود از ممتنع بالذات سلب خواهد شد بالضروره. بنابراین طرفین قضیه ما در مسئله وجوب ذاتی و در مسئله امتناع ذاتی یکی است، و اگر امکان ذاتی موجب وجوب ذاتی است پس همین امکان ذاتی باید موجب امتناع ذاتی هم در یک جای دیگری بشود. بنابراین در واجب الوجود که صادر اول، معلول برای

واجب الوجود است، نفس وجود خارجی صادر
اول، تا ما چشم خود را باز می‌کنیم می‌بینیم صادر
اول در اینجا وجود دارد، به محض اینکه ما چشم
خود را باز کردیم و به صادر اول چشمان افتاد
متوجه می‌شویم که باید واجب الوجودی هم داشته
باشد، آن واجب الوجود که ضرورت وجود است،
بالنسبه به صادر اول لازم می‌شود. این می‌شود امکان
ذاتی. این یکی از نقض‌هایی است که مرحوم آخوند
بر این استدلال وارد می‌کند.

نقض دوم مرحوم آخوند به دلیل استحالة استلزام

نقض دوم به صورت قضیه کلیه است. در هر
قضیه علت و معلولی که شما نگاه بکنید این مسئله
به چشم می‌خورد. هر معلولی بالنسبه به علت
خودش ممکن بالذات است. یعنی وقتی که شما
معلول را نگاه بکنید بالنسبه به علت خودش، حالا
چه این نسبت به صادر اول باشد که علت خودش
واجب الوجود است یا این بالنسبه به علل طولیه باشد
که خود اینها معلول هستند بالنسبه به علل مافوق
خودشان، آن هم معلول نسبت به علل فوق خودش
است، در تمام این سلسله علت، این معلول ممکن

بالذات است بالنسبه به علت خودش که علت او یا واجب بالذات است [در] مبدأ اول یا واجب بالغير است [در] سلسله علل طولیه. در تمام اینها فرض این است که علت در رتبه خودش وجود دارد و معلول وجود ندارد. آن علت هم بالنسبه به بالایی معلول است. یعنی علت در آن رتبه‌ای که هست، در آن رتبه ذات خودش هست به واسطه علل مافوق. ولی همین علت که باید تأثیر کند و ممکن ذاتی را در خارج به وجود بیاورد ما می‌بینیم در آن رتبه هنوز ممکن ذاتی وجود ندارد، و وقتی که وجود نداشت پس این علت بالنسبه به وجود این معلول می‌شود واجب. و از وجود امکان ذاتی ما کشف به وجود علت خودش می‌کنیم. یعنی وقتی که یک ماهیتی در خارج می‌خواهد به نحو ممکن بالذات تحقق پیدا بکند لازمه تحقق او تحقق علت است. نمی‌شود که آن تحقق پیدا بکند ولی علت آن تحقق پیدا نکرده باشد. این همین استلزام ممکن بالذات، واجب بالذات است.

حالا به واجب بالذات از این نقطه نظر واجب

بالذات می‌گویند که واجب بالذات در مرتبه علیت است نه در مرتبه [معلولیت]. چون واجب بالغیر عبارت است از هر ماهیتی که غیر به او اعطاء وجود کرده باشد، گرچه او هنوز علت برای معلول دیگر نباشد. یعنی نظر به ذات خودش بدون اتصاف به علیت، این الآن مستند الی الغیر است؛ پس الآن این واجب بالغیر، موجود بالغیر. حالا این جناب می‌گوید: من چه چیزی کم دارم؟! بالایی در من اثر گذاشته است من هم در یکی دیگر می‌خواهم اثر بگذارم. من از بالایی چه کم دارم؟! من هم حالا می‌خواهم علت بشوم! حالا که من می‌خواهم علت بشوم این جنبه علیت دیگر برای این واجب بالذات می‌شود؛ یعنی در مقام علیت، دیگر این افاضه وجود از این علیت به او ذاتی می‌شود. چون علت را از این نقطه نظر علت می‌گوییم که جمیع شرایط و مقتضیات برای تأثیر و فعلیت در او تام است؛ این علت می‌شود. وقتی که یک ماهیتی مقتضیات و شرایط تأثیر در آن تام شد، ضرورت ذاتی پیدا می‌کند بالنسبه به تأثیر در معلول. حالا گرچه این خودش از نقطه نظر وجود متدلی به غیر است ولی از نقطه نظر

علیت الآن ضرورت ذاتی پیدا کرده است. وقتی که ضرورت ذاتی پیدا کرد در این صورت معلول او هم خودش ضرورت خواهد شد.

تلمیذ: ضرورت ذاتی پیدا کردن؟! اگر ضرورت بالغیر بشود بله، اما ضرورت ذاتی وقتی در ذاتش هست دیگر پیدا کردن چیست؟

استاد: نه، ببینید، پیدا کردن یعنی آماده شدن. این ماهیت از ناحیه جاعل به آن افاضه وجود شده است و این الآن در خارج موجود است ولی هنوز جنبه علیت بر آن بار نشده است؛ من باب مثال می گویم: الآن این کارخانه ای که در آن، شرایط و مقتضیات برای تولید هنوز جمع نشده است، هر دفعه می آیند یک قطعه اش را نصب می کنند، امروز یک قطعه، فردا یک قطعه را می آورند و سرهم می کنند بعد تمام اینها آماده می شود ولی هنوز نمی تواند تولید کند، چون این علت اخیر که کهربا و برق است هنوز به این کارخانه متصل نیست. برای اینکه این کارخانه از نقطه نظر تأثیر به مرحله فعلیت برسد آخرین مرتبه اش که اتصال برق از مبدأ است باید آن هم انجام بشود. حالا اگر برق به این کارخانه متصل شد الآن در یک هم چنین وضعی آیا تأثیر برای او ضرورت دارد یا دیگر ضرورت ندارد؟! قبلاً

ضرورت نداشت قبلاً امکان ذاتی بود. یعنی قبل از اینکه کهربا به آن وصل بشود تأثیر برای او امکان ذاتی بود چون طرفین آن علی السویه است.

تلمیذ: آن هم ممکن نبود؛ تا برق نباشد ممکن نیست.

استاد: امکان ذاتی فی حدنفسه! ولی الآن فی حدنفسه بالنسبه به تأثیر آیا ممکن است مؤثر واقع بشود؟ نسبت به خودش! نسبت به علت کار نداریم که هنوز علتش نیامده است! نسبت به اینکه آیا این قابلیت برای تأثیر را دارد یا ندارد اگر شرایط در آن تمام باشد؟

تلمیذ: اگر شرایط شد پس خود این نشد دیگر، موضوع عوض شد. اگر بعد اضافه شد موضوع عوض شد.

استاد: ببینید، شما الآن نسبت به ماهیات چه نظر می‌دهید؟ ماهیت زید قبل از اینکه در خارج وجود پیدا بکند ممکن است یا نه؟

تلمیذ: بله، ممکن است.

استاد: ممکن است. هنوز که در خارج نیست هنوز که سلسله عللش نیامده است.

تلمیذ: بله، ممکن است و لذا می‌گوییم: فقط در حد امکان است.

استاد: پس این امکان ذاتی به خود ماهیت برمی‌گردد. ما همین را می‌گوییم. ما می‌گوییم: این امکان ذاتی که الآن برای این کارخانه هست این امکان ذاتی در حد خود این کارخانه الآن مهم است

یعنی مطرح است. یعنی خود این کارخانه با توجه به شرایط و با توجه به اینکه کهربا داشته باشد می‌تواند مولّد باشد و می‌تواند مولّد نباشد؛ یعنی در هر دو قضیه این ماهیت علی‌السواء است. یعنی با وجود اینکه کهربا را در نظر بگیریم و اجزاء و شرایط را در نظر بگیریم می‌تواند مولّد باشد در صورتی که در خارج ما می‌بینیم، می‌تواند هم مولّد نباشد در صورتی که مثلاً مانعی برای آن پیدا بشود، مثلاً این مواد در آن ریخته نشود و امثال ذلک.

اما فرض این است که اگر حالا همه این شرایط جمع شد، شرایطی که دیگر نمی‌تواند تولید نکند، یعنی عدم ضرورت تولید از او منتفی است بلکه ضرورت تولید بر او ثابت است. وقتی که یک ماهیت، ضرورت یک شیء بر او ثابت شد این ضرورت ذاتی می‌شود؛ این فعل الآن ذاتاً برای او ضرورت دارد. در مرتبه علیت مسئله همین است.

اشکال به استلزام امکان بالذات، واجب بالذات را

البته ممکن است اشکالاتی به این قضیه وارد بشود و آن اشکال این است که اگر قرار بر این باشد که شما امکان ذاتی را مستوجب و ملزوم برای واجب

بالذات به علیت بدانید و به این وسیله وجود امکان
ممکن بالذات را ملزوم برای وجود آن علت بدانید
که واجب بالذات است، ممکن است در اینجا یک
اشکالی مطرح بشود و آن اشکال این است که در
امکان ذاتی نظر به ذات خود شیء است بدون توجه
به جنبه تأثیرپذیری یا جنبه تأثیرگذاری. یعنی جنبه
تأثیرپذیری یا جنبه تأثیرگذاری علت بر او مورد
توجه قرار نمی‌گیرد. اگر مورد توجه قرار بگیرد
دیگر در این صورت این وجوب را از ناحیه غیر
دریافت می‌کند.

تلمیذ: منافاتی با امکان ذاتی ندارد؟

استاد: منافاتی با امکان ذاتی ندارد، وجوب را از
ناحیه غیر دریافت می‌کند. وقتی که وجوب را از
ناحیه غیر دریافت کرد بنابراین این شیئی که در اینجا
در یک وقتی ممکن بالذات بود، به واسطه دریافت
وجوب با وصف معلولیت یعنی در این مرتبه خاص
– نه خودش تنها و نه بدون توجه به علت – در این
مرتبه خاص که علت می‌خواهد به او افاضه کند آیا
باز در اینجا دیگر ممکن است یا واجب است؟ در
اینجا واجب می‌شود چون این امکان ذاتی وقتی ما به

آن می‌گفتیم: ممکن بالذات که این ممکن بالذات بدون توجه به ناحیه علت بر این حمل می‌شود. شما وقتی که ماهیت را می‌گویید: «ماهیت ممکن الوجود است» یعنی بدون توجه به علت و بدون توجه به علت مانع، خودش فی‌حدنفسه بالنسبه به وجود و بالنسبه به عدم متساوی الطرفین است. اما اگر همین ماهیت را به‌لحاظ وجود ملاحظه بکنید آیا دیگر می‌توانید به آن امکان ذاتی بگویید؟! نه دیگر، این واجب بالغیر می‌شود. یعنی امکان ذاتی بودن تا وقتی بر این صادق است که لحاظ افاضه جعل از ناحیه علت به او نشده باشد اما اگر ما این ممکن ذاتی را قبل از اینکه به دنیا بیاید و علی‌السواء بود در مقام تقرّر ماهوی خودش، بالنسبه به وجود و بالنسبه به عدم، به‌لحاظ علت نگاه بکنیم آیا باز هم می‌توانیم بگوییم: **هذا ممکن؟! دیگر هذا واجب! دیگر هذا واجب بالغیر! انقلاب پیدا می‌کند از امکان ذاتی به وجوب بالغیر نه واجب بالذات.** از امکان ذاتی انقلاب پیدا می‌کند به وجوب بالغیر بودن.

لذا در اینجا اشکالی که ممکن است بشود این

است که در ناحیه علیت وقتی که شما علت را به لحاظ علیت با معلول ملاحظه می کنید دیگر در اینجا نمی توانید بگویید: امکان ذاتی لازم گرفته است واجب بالذات را. این دیگر از امکان ذاتی در آمده است و واجب بالغیر شده است. واجب بالغیر واجب دیگری را لازم گرفته است نه امکان ذاتی، و بحث ما در امکان بالذات است.

عدم تنافی امکان ذاتی با واجب بالغیر

ولی حق این است که کلام مرحوم آخوند در اینجا صحیح است. و جهت آن این است که امکان ذاتی یک وصفی است که به ماهیت من حیث هی هی برمی گردد صرف نظر از ترتب علت بر او و عدم ترتب علت بر او، و حتی با وجود تلبس به لباس وجود هم باز آن ماهیت در مرتبه امکان ذاتی خود باقی می ماند؛ چطور اینکه این مطلب گذشت و خواهد آمد.

وجود، بعد از اینکه عارض بر ماهیت می شود و ماهیت را از استواء طرفین بیرون می آورد و ماهیت را لباس وجود می پوشاند و او را به عبارت دیگر واجب بالغیر می گرداند، وقتی که این ماهیت در مقام

تقرّر ذات خودش علی السواء بود نسبت به وجود و نسبت به عدم، از ناحیه علت افاضه وجود می شود، این ماهیت، ماهیت موجود می شود، وقتی که ماهیت موجود شد این واجب بالغیر می شود، وقتی که واجب بالغیر شد آیا واجب بالذات هم شد یا نشد؟ نه، چون واجب بالذات به ذات برمی گردد به غیر کاری ندارد. بحث ما در آن اوصافی است که بر آن ماهیت من حیث هی هی وارد است نه بر اوصاف ماهیت از حیث غیر. واجب الوجود را از این نظر واجب الوجود می گوئیم که خود ذات و ماهیت واجب الوجود استدعای وجود و وجوب را می کند، و سایر ممکنات را از این نظر ممکن ذاتی می گوئیم که خود ذات ممکن استدعای امکان ذاتی را می کند گرچه از ناحیه غیر افاضه وجود به آن بشود. افاضه وجود شدن به او، او را واجب بالغیر می کند واجب بالذات که نمی کند.

امکان ذاتی، وصف همیشگی و غیر قابل انفکاک ممکنات

بنابراین واجب بالغیر هیچ منافاتی با امکان ذاتی

که در خود ماهیت هست ندارد، لذا ما می گوئیم:

ماهیات حتی در وقتی که لباس وجود به آنها

پوشاندند باز درعین حال امکان ذاتی را همیشه با خودشان همراه دارند. یعنی همین الآن که ما موجود هستیم، همین الآن برای ما امکان ذاتی ثابت است. چرا برای ما ثابت است؟ به جهت اینکه همان کیفیتی که ما قبل از تلبس به لباس وجود داشتیم، آن کیفیت را بعد از تلبس به لباس وجود تغییر ندادیم. قبل از اینکه ما لباس وجود بپوشیم، نسبت به وجود و عدم علی السواء بودیم، الآن هم ماهیت ما بالنسبه به وجود و عدم علی السواء است، چون همان علت محدثه در اول، همان علت مبدئه فعلی است. یعنی «اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها».^۱ همان جهتی که در اول، در قبل از وجود ما، آن علت موجب موجبه موجب حدوث ما شد و ما را از مرحله استواء طرفین به مرحله وجود چرخاند، همان علت هر آنی ما را مدام دارد در مرحله وجود می‌چرخاند می‌چرخاند می‌چرخاند، مدام دارد به مرحله وجود می‌چرخاند،

^۱ . دیوان اشعار نظیری نیشابوری، غزل ۸:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را *** اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها

یک لحظه آن علت قطع بشود، ما همان امکان ذاتی قبل از علت محدثه هستیم.

پس از این نقطه نظر است که مرحوم آخوند می فرماید: امکان ذاتی وصفی است که آن وصف همراه با ماهیت هست ولو با لباس وجود. از صادر اول گرفته تا أدنی العوالم تمام اینها همه شان متلبس به امکان ذاتی هستند و همه فقرند و همه احتیاج اند و همه متدلی به آن وجود بسیط و آن وجوب ذاتی هستند. بنابراین وجوب ذاتی فقط عبارت است از یک واجب و از یک وجوب حقیقی و یک وجود بسیط که او با توجه به لازمه آن بساطت و تجرد و اطلاقیت خودش، لازمه او این است که این وجوب ذاتی را داشته باشد. و بقیه اشیاء چون در مرحله تقرر ماهوی خودشان، در آن مرتبه هر آنی محتاج به نزول فیض از ناحیه جاعل می باشند از این نقطه نظر همیشه با خودشان امکان ذاتی را یدک می کشند، گرچه متلبس به وجوب بالغیر خواهند شد.

روی این حساب کلام مرحوم آخوند از اشکالی که ممکن است وارد باشد مبرا خواهد شد، و آن این

است که معلول گرچه در مقام معلولیت واجب است ولی این وجوبش وجوب بالغیر است، وجوبش وجوب ذاتی نیست. یعنی به ذات معلول شما نگاه کنید آن ممکن بالذات می شود مثل سایر ممکنات، اگر از ناحیه افاضه جاعل به او بخواهید نگاه کنید واجب بالغیر می شود، وجوب ذاتی دیگر در اینجا کجاست؟! [وجوب ذاتی که نشد پس این معلول در مرحله امکان ذاتی باقی می ماند. از] امکان ذاتی این وجوب لازم می رسد وجود خارجی یک واجبی را که واجب علت آن است. منتها صحبت در اینجا این است که وجوب این استلزام، دیگر استلزام ممکن بالذات، واجب بالذات نیست. اگر شما آن معلول را ممکن بالذات می دانید ولو در مرتبه معلولیت ممکن بالذات می دانید، همین را در مرتبه علت خودش باید لحاظ کنید، مگر اینکه علتش قبل از صادر اول باشد. بله، نسبت به آن علت که ماقبل صادر اول است می گوئیم: امکان ذاتی، وجوب ذاتی را لازم گرفته است. ولی از صادر اول به بعد تمام آنها در مرتبه امکان ذاتی مثل معلول بدون فرق باقی می ماند، منتها فرقی این است که آن علت است و این معلول

است، فرقی این است که آن بالنسبه به این واجب است، خب این هم بالنسبه به پایین واجب می شود. هر کدام از اینها معلول اند بالنسبه به بالاتر و علت اند بالنسبه به پایین تر، و از مرتبه امکان ذاتی هم خارج نخواهند شد.

تلمیذ: یعنی می شود یک سلب، یک مفهوم عدمی و سلبی که لا اقتضاست و امکان لا اقتضاست. امکان به معنی لا اقتضا بودن خود ماهیت نسبت به وجوب و عدم است. این امر عدمی مستلزم یک امر وجوبی است؟ یا اینکه در بحث علت هم اضافه کرده اند که آیا حدوث، علت وجوب است یعنی علت احتیاج علت است؟

استاد: نه، منظور امکان نیست، منظور آن مابایزای

امکان است؛ ممکن بالذات، نه جهت امکانش، جهت خارجی آن، جهت وجودی آن.

تلمیذ: جهت وجودی آن، ممکن است به خاطر ارتباط با علت، اطلاق وجوب بالغیر به آن می کنیم.

استاد: نه، این منافاتی با ممکن بالذات ندارد.

تلمیذ: وصف امکان را هم بکنیم. وصف امکان به لحاظ ماهیت است نه به لحاظ وجود؟

استاد: نه، باز هم به لحاظ وجود این از مرتبه ذات

خارج نشده است. وجود یک مسئله ای است که از

ناحیه جاعل به این ماهیت تعلق گرفته است ولی در

حین تعلق باز او را از مرتبه امکان خارج نکرده است.

تلمیذ: او را خارج نکرده است یعنی در مقام ماهیت خارج نکرده نه در مقام وجود؛ در مقام وجود که مقام وجوب دارد.

استاد: وجوب بالذات شد؟

تلمیذ: نه، وجوب بالغیر شد؟

استاد: پس خودش چی شد؟

تلمیذ: در مقام وجود که وجوب را دارد.

استاد: این زیدی که شما الآن موضوع قرار دادید

و می گوید که «زید قائم» الآن چه عقد الحملی را بر

این زید بار می کنید؟! زید متصف به امکان ذاتی این

قائم است یا زید متصف به وجوب ذاتی؟

تلمیذ: ما دوتا حمل می توانیم کنیم: اگر به لحاظ ماهیتش باشد می شود زید قائم ...

استاد: «زید قائم» این زیدی که اینجا ایستاده

است این هم قائمی که کنارش هست این زید الآن

وجوب ذاتی دارد و قائم یا ممکن ذاتی است و قائم؟

تلمیذ: ما می گوئیم وجوب بالغیر دارد و قائم.

استاد: خب، خودش ذاتش چیست؟ قضیه ما از

سه تا قضیه که خارج نیست، ما که از سه تا جهت که

نمی توانیم [خارج بشویم].

تلمیذ: مخالفتی با جهات ندارد. ما می گوئیم که از حیث وجود این زید قائم وجوب به غیر دارد از حیث ماهیت اصلاً به قیام کاری ندارد.

استاد: بالأخره این ماهیت، ماهیتی است که

ایستاده!

تلمیذ: اگر ایستاده است ما وجوب در آن آوردیم دیگر وجوب می شود، دیگر امکان نمی شود.

استاد: امکان در مرتبه [ماهیت هست].

تلمیذ: امکان را فرمودید در مرتبه ماهیت است اصلاً به عالم وجود کاری ندارد.

استاد: عرض من این است: آن که در عالم

ماهیت است همراه با وجود هم هست، نه اینکه در

عالم ماهیت هست ...

تلمیذ: مگر نمی گوئید: به لحاظ وجود؟

استاد: نه، حتی با لحاظ وجود!

تلمیذ: نمی شود دیگر!

استاد: بله، با لحاظ وجود یعنی این. به لحاظ

وجود اگر باشد معنای آن این است که امکان وقتی که لباس وجود پوشید دیگر اتصافش به امکان محال است، یعنی ما الآن این زید را دیگر نمی‌توانیم بگوییم که ممکن بالذات است، درحالی که همین الآن که این زید ممکن بالذات است و الآن موجود است همین الآن این با خودش امکان ذاتی را حمل می‌کند. چرا حمل می‌کند؟ به‌لحاظ اینکه این وجود دائماً باید بر او افاضه بشود. این وجود خارجی که الآن ما داریم می‌بینیم، این وجود خارجی استقلالی نیست. اگر مستقل بود ما به آن وجوب ذاتی می‌گفتیم، اما چون این وجود خارجی تبعی است بنابراین آنچه که برای ما می‌ماند امکان ذاتی است. امکان ذاتی است که الآن لباس وجود پوشیده، و به‌واسطه این لباس وجود، واجب بالغیر شده است. یعنی باید باشد به‌واسطه غیر! اینکه باید باشد به‌واسطه غیر، «به‌واسطه غیر» را از او جدا نکنیم. باید باشد! «باید باشد» آن به‌واسطه غیر است ولی خودش امکان ذاتی دارد.

تلمیذ: پس می‌شود به‌لحاظ ماهیت امکان ذاتی دارد و ممکن، به‌لحاظی که باید نسبت به وجود علتش باشد وجوب بالغیر می‌شود.

استاد: وجوب بالغیر می‌شود خب بشود.

تلمیذ: پس می‌گوییم: امکان ذاتی آن استلزام واجب بالذات را نکرده است.

استاد: ممکن بالذات. ببینید، من عرض کردم

امکان یک وصفی است آن امکان کاری انجام

نمی‌دهد. آن که ما می‌خواهیم بگوییم ممکن بالذات

است. یعنی آن ماهیتی که الآن در خارج موجود است

آن ماهیت که متصف به امکان است همین که این

ماهیت در خارج می‌خواهد موجود بشود می‌گوید:

من یک علت می‌خواهم.

تلمیذ: موجود ممکن؟

استاد: بله، موجود ممکن دیگر! بالأخره امکان

دارد. این ماهیت که می‌خواهد در خارج موجود

بشود می‌گوید: من بدون علت نمی‌توانم باشم. این

«بدون علت [نمی‌توانم]» می‌شود [مولّد] وجوب

ذاتی. همین ماهیت می‌گوید: ممکن است من مولّد

یک امتناع ذاتی هم بشوم یعنی همان‌طوری که من

مولّد یک وجوب ذاتی هستم که اسمش را لازم

می‌گذارند من هم می‌توانم مولّد یک امتناع ذاتی

بشوم اسمش را امتناع ذاتی بگذارند.

تلمیذ: اینکه امکان علت احتیاج به واجب و علت است، تعریف صحیح نیست. باید بگوییم که ممکن، علت احتیاج به واجب است، چون امکان نمی‌تواند علت باشد.

استاد: امکان همان وصف ممکن است دیگر!

ممکنی که الآن این اتصاف را دارد؛ منتها نه این

ممکن خارجی، ممکن خارجی در ذات خودش.

ممکن در ذات خودش امکان است. یعنی اگر شما از ذات ممکن، وصف امکان را بگیرید برای آن ذات ممکن هیچ چیزی نمی ماند! پس با چه وصفی و با چه تهیّوای استجلاب علت را بکند؟ باید ممکن باشد تا بتواند بکند دیگر! پس آن امکان است که آن علت را برای ماهیت خودش استجلاب می کند. ماهیتِ خودش، سرش بی کلاه است. امکان می گوید: برای این ماهیت من یک کلاه درست کنید. آن که برای ماهیت می خواهد آن جنبه جعل را بیاورد آن اتصاف ماهیت به این است؛ آن جهتی که در ماهیت هست و به واسطه آن جهت، به دنبال علت برمی گردد که آن جهت عدم استقلال در وجود آن است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد